روزنامه شرق

سیاست . روزنامه

چه کسانی مخالف رابطه ایران و آمریکا بودند؟ صفحه ۸

ماجرای نظرسنجی‌ها صفحه ۹

لباس‌های سوچی صفحه ۱۰



عکس: سمی آکالین

سه دهه تنش در روابط ایران و ایالات متحده و پاسخ به چند پرسش
آمریکا از جان ما چه می‌خواهد؟!



بهمن کشاورز
حقوقدان

تذکر:

این مقاله در سال ۱۳۷۷ نوشته شد. طی این ۱۴سال چندبار به فکر چاپش افتادم. گاهی خود منصرف شدم و گاهی آنکه باید چاپش می‌کرد احتیاط کرد. هم من حق داشتم و هم او. زیرا خود موضوع، «توتم» و «تابو» بود. صرف‌نظر از اینکه درباره آن چه بگویی. حالا ظاهرا آن حالت منتفی یا، تا حدی، تعدیل شده است. کسانی از بالاترین سطوح مدیریت کشور و سایر سطوح و قشرها و تخصص‌ها درباره «موضوع» به بحث پرداخته‌اند و بعضا محتوای بحث‌ها هم «بحث‌انگیز» بوده است.

اما محتوای مطلب بنده، در تحلیل نهایی، چیزی جز تعدادی سوال نیست. پرسش‌هایی که اگر کسی به آنها جواب بدهد و جهل بنده را برطرف کند، موجب خوشحالی و سپاس است و اگر هم هیچ‌کس جواب ندهد، باکی نیست و در جهلی که طبعا «مرکب» خواهد بود (یا خواهد شد) باقی می‌مانم. اگر هم - از بخت بد -طرح این سوالات نسخه‌پیچی‌هایی از قبیل افشاگری و آشکارشدن سیئات ۷۰ساله‌ام را در پی داشت، ناچار باید از همان بخت بد گله کنم. والله اعلم.

سر سخن

اولا- گمان نمی‌کنم امروز اینکه مردم ایران از چیزی و کسی نمی‌ترسند نیاز به اثبات داشته باشد. صدام حسین با کار دور از خرد و دور از جوانمردی‌اش، مردم ایران را به واکنشی وادار کرد که به همه ناخودباوری‌ها و خویشتن کهتری‌های این مردم- که طی قرن‌ها شکل گرفته بود- پایان بخشید. دنیا فهمید مردمی که سال‌های دراز پیشینه جنگ تهاجمی نداشته‌اند و همسایگان و غیرهمسایگان را آزار نداده‌اند و سرشان به کار خود بوده، آن‌گاه که مورد یورش و آزار قرار گیرند، نه در برابر مهاجم که در برابر همه جهان می‌ایستند و پاپس نمی‌گذارند.

اینکه رسیدن به این خودباوری و اثبات آن برای مردم دنیا چه بهایی داشت، داستانی دیگر است اما بی‌گمان این دستامد درخور آن بها بود. زیرا ثابت شد «هیهات من‌الذله» نزد ایرانیان نه شعاری برای ندا دردادن بلکه آموزه‌ای برای «سر» دادن است.

آنها که در رزمگاه‌ها نبودند نیز ثابت کردند هم توانایی پشتیبانی رزمندگان را دارند و هم کمبودها و رنج‌ها و خطرها را تاب توانند آورد. کمبودهایی که برای همگان آشناست و خطرهایی چون موشک‌باران شهرهای بزرگ و بمب‌گذاری‌های گاه‌وبیگاه.

بنابراین گمان نمی‌رود چیزهایی چون تحریم و حتی حمله، مردم ایران را بترساند چون هر چه بشود از آنچه در آن هشت‌سال شد فزون‌تر و بدتر نخواهد بود.

ثانیا- بی‌گمان مردم ایران با این خاک پهناور و گوناگونی آب و هوا و فراوانی معدن و منابع و نیروی کار جوان و داشتن نفت و راه داشتن به آب‌های آزاد و... ۲۴سال پس از پایان جنگ و ۳۴سال پس از پیروزی انقلاب، شایسته زندگانی و روزهای بسیار بهتر و شادتر و سازنده‌تر از آنچه اینک دارند، هستند. (این اعداد را روزآمد کرده‌ام)

این گفته نیاز به اثبات ندارد و این استحقاق و شایستگی، در مقام قیاس با کشورهایی که در جنگ کاملا ویران شدند (مثل آلمان و ژاپن) و کشورهایی که در همین مدت ۲۳سال از هیچ به همه‌چیز رسیدند (مثل مالزی و دوبی) محل تردید نیست.

پس چرا ما اینگونه‌ایم و آنها آنگونه؟ ظاهرا همه‌چیز برای اینکه مردمی آسوده و فراخ‌روزی و شاد باشیم فراهم است اما نه‌تنها چنین نیستیم که با تنگدستی و دلتنگی و اندوه دست‌به‌گریبانیم و در رده‌بندی مردمان شاد جهان، تنها مردم عراق و افغانستان پس از ما هستند، شگفتا و دریغا!

ثالثا- چون در پی یافتن چرایی این ناکامی‌ها و گرفتاری‌ها می‌رویم، همواره به یک نام می‌رسیم: «آمریکا»

جمهوری‌های آسیای مرکزی را خشکی دربر گرفته است و به دریای آزاد و بازار جهانی راه ندارند، جابه‌جایی انرژی از راه حوضه دریاچه مازندران و رساندن آن به بازارهای مصرف جهانی بهترین و نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین و اقتصادی‌ترین راه در این راستاست و این کار هم به شیوه دادوستد نفت (عملیات سوآپ SWAP) و هم با فرستادن نفت به خلیج‌فارس و دریای عمان و رساندن آن به ترکیه و پاکستان انجام‌شدنی است. چنین رویداد و فرآیندی نه‌تنها شکوفایی اقتصادی را در پی دارد بلکه یکپارچگی و به‌هم‌پیوستن کشورهای منطقه را که خود زاییده توانایی و بی‌نیازی است موجب می‌شود و صلح و ثبات منطقه نتیجه آن است.

اما چنین رویداد فرخنده و سازنده‌ای رخ نمی‌دهد و سترون می‌شود چون قانون «داماتو» و تحریم آمریکا مانع است.

تازه این یکی از چندین است که چون به پیرامون خود نیک بنگریم در پس هر گرفتاری و ناکامی و دشواری آمریکا را، آشکار یا پنهان، خواهیم دید. از ماجرای برداشت از سفره‌های نفتی گرفته تا داستان تنظیم رژیم حقوقی دریای مازندران و از زمینگیرشدن هواپیماهای مسافری گرفته تا تعطیلی یا کم‌کاری کارخانه‌ها و از محکومیت‌های پی‌درپی در مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل گرفته تا احکام محکومیت گاه‌وبیگاه در دادگاه‌های خارجی و توقیف اموال ایران و صدور دستور جلب بین‌المللی بزرگان و مقاماتمان و ده‌ها و صدها مورد دیگر که به شمارش نمی‌آید.

اگر با آمریکا در جنگ و چالشی جدی باشیم که انگیزه‌ها و علت‌های آن ویژگی‌های مشخصی داشته باشد، البته این رنج‌ها کشیدنی و این دردها خوردنی است که «هیهات من‌الذله» و جای هیچ چون و چرا و بوک و مگری نیست. اما اگر انگیزه‌ها و علت‌های این چالش و جنگ مختص به آمریکا و منحصر به آن نباشد و با این همه رزم نابرابر که حیات اقتصادی، منافع ملی و حتی آینده و سرنوشت مردم ما درگیر آن شده است، همچنان ادامه داشته باشد، ناچار پرسش‌هایی مطرح خواهد شد که پاسخ روشن و مستدل بزرگان را می‌طلبد.

این پرسش‌ها را رزمندگان و متولیان انقلاب و خون‌دادگان و اسیری کشیدگان و شهیددادگان و جانبازان- با خیال راحت- می‌توانند مطرح کنند اما فردی مانند بنده هم- که نه ایثارگر هستم و نه جانباز و شهیدداده و اسیری کشیده- ممکن است همین پرسش‌ها را به اعتبار اینکه شهروند و مالیات‌دهنده این کشور است و خود را صاحب حق می‌پندارد، مطرح کند حتی اگر پاسخی نگیرد یا پیامدهای تلخ و ناگواری را تحمل کند. نگارنده چنین کرده است که نه فرزندان کوچکی دارد و نه آرزوهای بزرگی و در واپسین سال‌ها (و شاید روزها و ساعات) زندگی، نگفتن این چیزها را بر خود نمی‌پسندد و توهین به خویش می‌انگارد.

نگارنده هرگز نپنداشته و نمی‌پندارد این پرسش‌ها فقط در ذهن او مطرح است- که بی‌گمان چنین نیست- اما شگفتی‌اش از آن است که چرا هیچ‌کس این پرسش‌ها را با آنان که باید پاسخ گویند در میان نمی‌گذارد؟ به‌ویژه آنها که برای طرح این سوالات اولی و احق هستند.

طرح مساله

پرسش مشخص این است:

«چه دشمنی دیرینه و ریشه‌دار و غیرقابل حل‌وفصلی بین ایران و آمریکا وجود دارد که از جانب ایران ۳۰سال مرگ بر آمریکا گفتن و معارضه با آمریکا و از سوی آمریکا نیز ۳۰سال درگیری آشکار و نهان با ایران را موجب شده است؟»

نگارنده این پرسش را با پاره‌ای از کسانی که به ایشان دسترسی داشتم- و البته از بزرگان قوم نبودند ولی دستی در سیاست داشتند- مطرح کردم. بعضی به «نگاه عاقل اندر سفیه» و برخی به گفتن «چو دانی و پرسی سوالت خطاست» بسنده کردند. اما جمعی هم از سر لطف پاسخ گفتند.

وقتی در قبال پاسخ گروه اخیر، پرسش بعدی را در میان گذاشتم و برخی «ادله نقضی» را مطرح کردم، بعضی از ایشان با موضوع چنان برخورد کردند که گویی هرگز به این جنبه قضیه نیندیشیده بودند و ناچار پاسخی فوری و درخور پرسش نداشتند و جمعی دیگر چیزهایی گفتند که نه‌تنها مشکل مرا حل نکرد بلکه به پیچیدگی قضیه افزود.

ناچار جمع‌بندی پاسخ‌های نخستین پاسخ‌دهندگان را به ترتیب خواهم آورد و آن «ادله نقضی» یا موارد مشابهی را هم که وجود داشته و دارد ولی تبعات و آثار مشابهی نداشته و ندارد، در کنار هر مورد ذکر خواهم کرد. با امید به اینکه اهل نظر و آنان‌که این سوالات به ایشان راجع است، از باب احسان و برای روشن کردن ذهن افراد دور از سیاست- مثل بنده- پاسخ‌های صریح و «عوام‌فهم» (و نه «عوام‌پسند») مرحمت بفرمایند.

سخن آخر اینکه نگارنده -در این سن‌وسال- نه از تحریم بیم دارد و نه از جنگ می‌ترسد و نه تن به ذلت دادن را جایز می‌شمرد. اما- همچنان‌که در آغاز سخن عرض شد مردم شجاع، پرتوان و با استعداد ایران را شایسته زندگی بهتر و آسوده‌تر و مرفه‌تری می‌داند که حداقل برخی در نتیجه تحریکات و بازی‌های آشکار و پنهان آمریکا دست‌نیافتنی شده است

جمع‌بندی پاسخ‌های محتمل

۱- «آمریکا در شهریور ۱۳۲۰ ایران را اشغال کرد و به بهانه مقابله با کمونیسم در کشور ما باقی ماند و مقدمات حضور طولانی بعدی خود را فراهم ساخت.»

مقایسه و ملاحظه:

الف- در ۱۳۲۰ دو اشغالگر دیگر- انگلیس و شوروی- نیز در ایران حضور داشتند. سابقه آنها در ایران بسیار بدتر از آمریکا بود (قراردادهای ترکمانچای و گلستان و ۱۹۱۹) و بعدها هم بسیار بدتر از آمریکا عمل کردند (تحویل ندادن طلاهای ایران از طرف روس‌ها و حرکات انگلستان در جریان ملی شدن نفت ایران و ماجرای نفتکش رزماری). چرا با دو اشغالگر دیگر چنین درگیری طولانی و پرهزینه‌ای نداریم؟

ب-گفته شده است خروج نیروهای روسی از ایران و ختم غایله آذربایجان، در پی اتمام‌حجت (اولتیماتوم) آمریکا به شوروی و حتی تهدید به استفاده از سلاح اتمی بوده است. حالت دیگر باقی‌ماندن روس‌ها در ایران و سرایت وضعیت آذربایجان به سایر قسمت‌های حساس ایران، می‌توانست باشد.

حاصل اینکه در ماجرای شهریور ۱۳۲۰ اشغالگران سه دولت بودند و آمریکا ضمن اینکه خود از ایران- به‌موقع- خارج شد، روس‌ها را هم وادار به خروج کرد. حال اگر علت خصومت این سابقه باشد، باید با دو اشغالگر دیگر هم رابطه مشابهی داشته باشیم، که نداریم. (البته وضعیت با انگلستان در این اواخر مشابه آمریکا شده اما در زمان نگارش اولیه این مطلب اوضاع چنین نبود)

۲- « آمریکا کودتای ۲۸ مرداد را به راه انداخت و دیکتاتوری تقریبا ۳۰ساله را بر ایران تحمیل کرد.»

مقایسه و ملاحظه:

الف- در برپاکردن کودتای ۲۸مرداد آمریکا تنها نبود. «آنتونی ایدن» نخست‌وزیر انگلستان- که تشکیلات امنیتی‌اش با آمریکایی‌ها در برپاکردن کودتا همکاری کرده بود- پس از سقوط مصدق گفت «پس از مدت‌ها راحت خوابیدم.»

از آثار اقتصادی کودتا کشورهای اروپایی دیگری هم- از طریق تشکیل کنسرسیوم نفتی - برخوردار شدند.

ب- اطلاعاتی که از تاریخ و برخی شهود زنده به ما رسیده و حتی مشاهدات شخصی خودم که در زمان کودتا شاگرد دبستان بودم، این برداشت و استنتاج را تقویت می‌کند که استفاده حزب توده- به‌عنوان عامل شوروی - از موقعیت ایجادشده در کشور، باعث شد سررشته امور از دست نقش‌آفرینان ۲۵مرداد بیرون رود و مرحوم دکتر مصدق بر سر دوراهی تن‌دادن به پیروزی کودتاچیان یا پذیرش خطر افتادن ایران به دامان کمونیسم و الحاق به شوروی قرار گیرد (طرح مشهور پتر کبیر را درمورد دست‌یافتن به آب‌های گرم از یاد نبریم).

واضح است آمریکا و انگلیس در پی حفظ منافع خود بودند. اما ناچار این سوال طرح خواهد شد که کدام‌یک از دو حالت پیش‌گفته مرجع می‌توانست باشد؟ فراموش نکنیم نیروی سازمان‌یافته سومی که مثلا در کنار مصدق قرار بگیرد وجود نداشت.

به‌عبارت دیگر شوروی- به‌لحاظ اقدامات طرفداران- و بهتر بگوییم عواملش، حزب توده- که از یک‌سو عکس‌العمل سریع غرب و آمریکا را باعث و از دیگرسو حالت انفعالی مرحوم دکتر مصدق را- به شرح پیش‌گفته- سبب شد، شاید به اندازه آمریکا و یارانش در ماجرای ۲۸مرداد مسوول بود اما تا زمانی که وجود داشت همانند آمریکا مورد بغض و دشنام قرار نگرفت.

پ- خانم آلبرایت، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، بابت کودتای ۲۸مرداد از ملت ایران عذرخواهی کرد. این حرکت را آمریکا در قبال هیچ کشور دیگری انجام نداد. حال آنکه این کشور از این سوابق بسیار دارد. همچنین هیچ کشور و دولتی هم درباره کودتای ۲۸مرداد یا سایر ستم‌هایی که بر کشور و مردم ایران رفته است، تاکنون عذرخواهی نکرده است.

خلاصه اینکه اگر سرزنش‌کنندگان آمریکا بابت کودتای ۲۸مرداد جدی باشند، (چون جدی بودن بسیاری از ایشان با موضعی که در قبال مرحوم مصدق دارند قابل جمع نیست) با پذیرش زشتی و شئامت کودتای ۲۸مرداد، باید پذیرفت این مورد برای استمرار پنجاه‌وچندسال درگیری با آمریکا (با احتساب سال‌های پیش از پیروزی انقلاب) با این هزینه کافی به نظر نمی‌رسد. صرفنظر از اینکه از این بابت کشورهای دیگری هم- به‌ویژه انگلستان - درخور سرزنش بوده‌اند و هستند، اما از دشنام و نفرینی که نثار آمریکا می‌شود، سهمی نبرده‌اند.

۳- «آمریکا در جنگ تحمیلی به عراق کمک کرد»

مقایسه و ملاحظه:

گفته شده کمک آمریکا به عراق از طریق دادن اطلاعات ماهواره‌ای به عراق در مورد حرکات و جابه‌جایی‌های ارتش ایران، بوده است. قابل‌سرزنش‌بودن آمریکا و درخور نفرین‌بودنش محل تردید نیست. اما تا جایی که ما برمبنای اطلاعات رسانه‌ای می‌دانیم (و قطعا اطلاعات محرمانه و تخصصی مطالبی بیش از اینها را دربردارد)، موارد زیر قابل بررسی است:

الف- آلمان و انگلستان و چند کشور دیگر مواد اولیه سلاح‌های شیمیایی را برای عراق فراهم می‌کردند.

ب- انگلستان قطعات توپخانه سنگین عراق را تامین می‌کرد.

پ- فرانسه چون- ظاهرا به‌لحاظ وجود موانع قانونی، نمی‌توانست به کشور در حال جنگ اسلحه بفروشد- هواپیماهای «سوپر استاندارد» حامل موشک‌های «اگزوسه» را که ویژه زدن کشتی است، به عراق اجاره داد!! رهبر فقید انقلاب این عمل فرانسه را به اقدام پالان‌دوزها که دنبال خیاط‌ها راه افتادند «... که ما هم اهل بخیه‌ایم» تشبیه فرمودند.

ت- کشورهای عربی- غیر از سوریه که خود با عراق اختلاف داشت- حمایت مالی و معنوی بی‌دریغی را به عراق عرضه کردند.

ث- شوروی تامین‌کننده همه ملزومات و تجهیزات نظامی عراق از جمله موشک‌های دوربردی بود که در موشکباران شهرهای ایران از آنها استفاده شد.

ج- کشورهای عضو شورای امنیت با نادیده‌گرفتن اقدام جنایتکارانه عراق در استفاده از سلاح‌های شیمیایی، با وجود شکایات مکرر و مصرانه ایران، امکان ادامه این جنایت را فراهم کردند.

به این ترتیب کمک به عراق در جنگ علیه ایران «اپیدمی» فراگیری بود که کمتر کشوری از آن مصون ماند، اما فقط برخی از این کشورها، به مدت محدود، طرف سرزنش و نفرین و دشنام قرار گرفتند و خیلی زود روابط با آنها عادی شد و گویا در بعضی سال‌ها فرانسه- که اقدامش، به شرحی که گذشت، بیش از دیگران شگفت‌انگیز و غیرقابل توجیه بود- اولین و بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران بوده است.

اگر گفته شود «هر زمان و موقعیتی ویژگی‌ها و مقتضیات خود را دارد و نمی‌توان تا ابد با همه کشورها درگیر بود که چرا در زمان و موقعیت خاصی، به‌نحو خاصی عمل کرده‌اند، علی‌الخصوص که زمامداران و مدیران کشورها همواره در حال تغییر هستند» این استدلال پذیرفتنی است. اما فورا همان پرسش قبلی مطرح می‌شود:

«اگر این یک قاعده عقلی و کلی است، استثنا چرا؟»

واقعیت و حقیقت این است اگر مبنا و معیار تقسیم سرزنش و نفرین بین کشورها، نقش آنها در کمک به عراق در جنگ باشد، آمریکا، رقبا و شرکای جدی و قدری خواهد داشت!

ادامه در صفحه۹

یـادداشت

لزوم توجه به نقش کنگره



فؤاد ایزدی*

۱- اوباما در حوزه سیاست خارجه بسیار موفق‌تر از بوش بوده است؛ با اینکه کشوری بحران‌زده از نظر اقتصادی به او رسیده است. کشور آمریکا در سال ۲۰۰۸ با بحران اقتصادی مواجه بود و انتخابات دور اول ریاست‌جمهوری اوباما در سال ۲۰۰۸ برگزار شد و این بحران ادامه پیدا کرد و او در ۲۰ژانویه ۲۰۰۹ سوگند خورد و همین اقتصاد بحران‌زده را به ارث برد. با این حال در حوزه سیاست خارجی موفق‌تر از بوش بود. نمونه آن موضوع ایران است. همه روسای‌جمهور آمریکا، مواضع جدی علیه ایران دارند اما مثلا کارهایی که اوباما در قبال ایران انجام داده است، در توان بوش نبود. تحریم‌ها و فشارهای اعمالی آمریکا علیه ایران در این چهارسال به شکل فزاینده‌ای افزایش پیدا کرده است. اوباما موفق شد اروپایی‌ها را با خودش همراه کند در حالی که بوش این موفقیت را نداشت. منافقین را از فهرست گروه‌های تروریستی بیرون آورد. یعنی اگر قرار باشد آمریکا با ایران مشکل داشته باشد و به ایران فشار وارد کند، اوباما در این زمینه موفق‌تر عمل کرده است. برای همین باید گفت برای ایران، این موفقیت اوباما خوب نبوده و ای‌کاش همان بوش بر سرکار بود!

۲- اینکه دیپلماسی ما در قبال ایالات‌متحده چگونه باید باشد، بحث دیگری است. دولت ایران در زمانی که تحریم‌ها برای تحت‌فشار قراردادن ایران افزایش پیدا کرده است، برای مدیریت فضا مجبور به انجام اموری شد. در غیر این‌صورت امور کشور دچار سکون می‌شد. دولت گذشته تلاش کرد تحریم‌ها را دور بزند. اما در حوزه دیپلماسی سیاست خارجی و کارهایی که باید در رابطه با آمریکا صورت گیرد، تحول ویژه‌ای صورت نگرفت. این در حالی است که وقتی در آن‌سو کارهای ویژه‌ای صورت می‌گیرد، در ایران باید خیلی کارها صورت گیرد که نمی‌گیرد. سه‌چالش در بحث رابطه بین ایران و آمریکا وجود دارد. یکی اینکه در داخل کشور، آن توجهی که باید به نقش کنگره آمریکا در سیاست‌خارجی این کشور بشود، نمی‌شود. درست است که دولت اوباما موفق عمل کرده ولی بانی خیلی از تحریم‌ها، کنگره این کشور بوده است. محوریت لابی اسراییل قابل توجه است که تحریم ایران، ۹۴ به صفر رای می‌آورد. لایحه تحریم بانک‌مرکزی ایران در کنگره آمریکا، صد به صفر رای آورد. با اینکه دولت اوباما با تحریم بانک‌مرکزی مخالفت کرد و سال ۲۰۱۲ سال انتخابات آمریکا بود، حتی یک سناتور دموکرات هم به خواسته رییس جمهوری دموکرات روی خوش نشان نداد و به نسبت صد به صفر رای به تحریم بانک‌مرکزی ایران دادند. این یعنی در برخورد با ایران، منافع درون حزبی در فعالیت مهمی مانند انتخابات و بازخورد این مخالفت، هم حزبی هم با رییس‌جمهور را نادیده می‌گیرند. در مورد تحریمی که از ۱۸بهمن اعمال شد نیز دولت اوباما نتوانست رای کنگره را عوض کند و ۹۴ به صفر رای آورد. از اینجا نتیجه می‌گیریم که مشکل اصلی ایران، کنگره آمریکاست.

ادامه در صفحه۹

آغاز

اصول مذاکره معنادار



حسین دهشیار
استاد دانشگاه

جوهره روابط بازیگران و کیفیت روند تعاملات به‌شدت متاثر از ارزیابی‌های تصمیم‌گیرندگان است. ماهیت روابط همان‌گونه که می‌تواند استمرار و تداوم طولانی زمان را به صحنه آورد به‌سهولت هم قابلیت دگرگونی را داراست. استراتژی بازیگران در رابطه با یکدیگر در چارچوب یک مجموعه از مولفه‌ها که بر اساس یک منطق ارگانیک هم‌مدار هستند متجلی می‌شود. استراتژی بازیگران مبنای شکل‌گرفتن سیاست‌ها می‌شود. سیاست‌ها از یک سو دارای ابعاد شکلی، نمایشی و ژستی هستند و از بعدی دیگر برخوردار از جنبه اعتقادی و باورمحور باید نگریسته شوند. اگر استراتژی را متن ترسیم کنیم باید توجه کنیم که هردو روی سیاست یعنی ژست‌ها، سخنرانی‌ها، حرکات، باورها و اعتقادات تنها هنگامی معنا و محتوا می‌یابند که اولا همسو باشند و یکدیگر را تقویت و مستحکم کنند و ثانیا در چارچوب استراتژی (متن) تعریف شوند. پس در صورتی‌که سخنان، اظهارات و ژست‌ها به سوی چرخش روی آورند به‌طور همزمان باید باورها و اعتقادات نیز به تحول مزین شوند. چراکه استراتژی تنها، هنگامی به معنا دست می‌یابد که سیاست‌های مطرح شده در تمام ابعاد هم‌محور باشند. اگر اقدامات در جنبه‌های مختلف آن یعنی شکلی و اعتقادی به متن مومن نباشند و خاستگاهی متفاوت از استراتژی ادعا شده را بهره‌مند باشند محققا کارگشا نخواهند بود. اگر سیاستمداران در رابطه با کشوری، ضروری تشخیص دهند که سخنان متفاوتی را مطرح کنند یا چهره به چهره‌شدن را که متداول نبوده است عادی کنند و تابوها را به سخره بگیرند به‌ضرورت باید به روی دیگر سکه نیز توجه کنند. تغییرات شکلی هنگامی معنا پیدا می‌کنند که همواره با تغییرات باوری باشند.

اگر باورها در رابطه با کشوری تغییر نکنند، شکستن تابوهای شکلی کاملا بی‌معنا جلوه می‌کند. توجه به این نکته حایز اهمیت است که شیوه‌ها، روش‌ها و تاکتیک‌ها تنها هنگامی مفهوم می‌یابند و کارآمد جلوه می‌کنند که هم‌پوشی با باورها و اعتقادات را در ذات خود داشته باشند. استراتژی بازیگران در رابطه با یکدیگر اصولا در یک فرآیند سه‌مرحله‌ای شکل می‌گیرد. این موضوع درمورد تمامی کشورها در تمامی مراحل تاریخی بشر از اعتبار و اصالت برخوردار است. استراتژی آمریکا و شوروی در رابطه با یکدیگر بر اساس همین منطق شکل گرفت، همان‌گونه که در کشور آمریکا و کره‌شمالی به این منطق تکیه کرده‌اند. استراتژی درواقع متن شکل‌دهنده سیاست‌های دو کشور در رابطه با یکدیگر در دو بعد شکلی و تبلیغاتی و از سویی دیگر جنبه اجرایی و عملیاتی است. برای شکل‌گیری استراتژی ابتدا باید معین شود که چه چیزی منافع ملی است. پس برای اتحاد جماهیر شوروی، الزامات منفعتی، هویتی و ارزشی، استقرار، بسط و توسعه نظام سوسیالیستی بود. بعد از مشخص‌کردن منفعت، هویت و ارزش در مرحله بعدی باید معین شود که چه خطری این ارزش‌ها، منافع و هویت را تهدید می‌کنند. برای شوروی خطر از سوی سرمایه‌داری جهانی به راهبری آمریکا بود. برای مشخص‌کردن خطر پس الزام اساسی در ابتدا محرزساختن منافع، هویت و ارزش است. پس از اینکه خطر ترسیم شد با توجه به امکانات، مقدورات و ارزیابی‌ها باید شیوه‌های مبارزه و اضمحلال خطر و منبع تهدید معرفی شوند.

روس‌ها در ارزیابی‌های خود به این نکته تاکید داشتند که مذاکره‌کردن با آمریکاییان و شرکت در گردهمایی‌ها با مسوولان آمریکایی یکی از شیوه‌های مفید در تحقق منافع آنان است. پس مذاکرات روس‌ها با آمریکاییان و دور یک میز نشستن سیاستمداران دو کشور از نقطه‌نظر روس‌ها با توجه به متن (استراتژی) بود و کاملا با الزامات مورد توجه روس‌ها همخوانی داشت. از زاویه دید آمریکاییان نیز همین نکته از اعتبار برخوردار بود. البته روس‌ها در نهایت در تامین منابع ملی خود با شکست مواجه شدند و آمریکاییان به خواست نهایی خود رسیدند، اما فعالیت‌های شکلی آنان کاملا با توجه به باورها و اعتقادات تنظیم شده بود. بر سر میز مذاکره‌نشستن یا دست‌دادن مسوولان سیاسی دو بازیگر دشمن تنها موقعی معنادار است که با منطق استراتژی تدوین‌شده بخواند. اگر مذاکرات و نشست‌ها برگزار شود و صحبت از این باشد که تحول در رابطه دو بازیگر به‌وجود آمده است تنها هنگامی صادق باید فرض شود که باورها نیز دگرگون شده باشند. منطق گردهمایی‌ها اگر همسو با جوهره باورها و اعتقادات نباشد، کمترین میزان تاثیر را به صحنه خواهد آورد. برای دو کشوری که با یکدیگر برای مدت‌های طولانی دشمنی پیشه کرده‌اند تنها هنگامی امکان بهبودی روابط است که منافع ملی، هویت و ارزش‌ها بازتعریف شوند. علت دشمنی در تعریف منافع ملی، هویت و ارزش‌ها بوده و در نتیجه شیوه‌ها، روش‌ها و متد رویارویی با توجه به آنها شکل گرفته است. حال اگر تصمیم بر ایجاد یک مسیر متفاوت گرفته شده و میل بر صحبت رودررو و گردهم‌آمدن است به ضرورت باید ابتدا بازتعریف شکل بگیرد. وقتی که بازتعریف به‌وجود آمد، دو کشور دیگر یکدیگر را دشمن تلقی نخواهند کرد و وقتی دو بازیگر در مسیر عداوت گام نگذارند پرواضح می‌شود که شیوه‌ها و متد هم به‌طور اتوماتیک عوض شود. برای محقق‌کردن دگرگونی باید از سر صحیح و درست قیف استراتژی وارد شد، یعنی باید ابتدا منافع ملی، هویت و ارزش کشور بازتعریف شود. به‌دنبال آن باید کشوری که با آن دشمنی وجود دارد دیگر خطر مطرح نشود و به‌تبع آن شیوه‌های تعامل دگرگون شوند.

اگر از سر غلط قیف وارد شوید به این معناست که هم خود می‌دانیم و هم طرف مقابل که هدف تنها وقت‌گذرانی و امیدوارکردن پایگاه اجتماعی سیاستمداران است. منظور از سر غلط قیف استراتژی این است که به جای بازتعریف ابتدا به صحنه‌آوردن شکل متفاوتی از شیوه‌ها و متد در دستور کار قرار گیرد. برای اینکه دور هم نشستن و عکس انداختن منجر به تحقق منافع ملی، هویت و ارزش‌های دو طرف شود در ابتدا نیاز به بازتعریف این مفاهیم است. وقتی‌که نیکسون و مائو با یکدیگر ملاقات کردند و دستان یکدیگر را فشردند به‌شدت معنادار و موثر بود چرا که قبلا و مدت‌ها قبل از دیدار منافع ملی را بازتعریف کرده بودند. علت دوستی دو کشور و پشت‌سر گذاشتن همه خصومت به لحاظ این بوده است که از سر صحیح قیف استراتژی وارد شدند.